



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹) أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أُولَٰئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲)﴾

بعد از اینکه فرمود ما به لقمان حکمت دادیم گوشه‌هایی از کلمات حکیمانه آن حکیم را ذکر فرمود در ضمن نقل کلمات حکیمانه آن حکیم، معارف الهی خود را سایه‌افکن آن سخنان قرار داد.

#### حاضر کردن حسنات و سیئات توسط خدا در قیامت

فرمود خدای سبحان که مَصیر، محلّ صیوروت و بازگشت همه شماس<sup>۱</sup> و اگر خصلتی چه حسنه چه سیئه کم باشد و سبک باشد و در دورترین نقطه باشد در تاریک‌ترین نقطه باشد محبوب باشد در هر شرایطی باشد خدا آن را می‌آورد. این آیه ﴿إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ﴾<sup>۲</sup> را که ظاهرش مربوط به سیئه یا حسنه است برخی از اهل معرفت

۱. سوره لقمان، آیه ۱۴.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۶.

توسعه دادند به رزق هم رساندند که اگر روزی کسی در جای دور باشد یا کم باشد یا ضعیف باشد خدا آن را می آورد.<sup>۱</sup>

### تمثیل بودن حسنه و سیئه و امکان گسترش آن به رزق

اینها تمثیل است نه تعیین، هر چیزی را که ذات اقدس الهی بخواهد حاضر کند می تواند چه حسنه و سیئه باشد چه رزق باشد چه مسائل دیگر. در سوره مبارکه «انبیاء» مطلبی را که فرمود، نشان می دهد که این ناظر به مسئله سیئه و امثال آن است. در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۴۷ این است ﴿وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ این نشان می دهد که ناظر به مسئله سیئه و خصلت های بد است مشابه این درباره حسنه هم صادق خواهد بود مشابه این هم درباره رزق هم صادق بود ولی سیاق آیه مربوط به مسئله حسنه و سیئه و امثال ذلك است مربوط به پاداش و کیفر صحنه قیامت است.

### تطبیق ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ بر والدین حقیقی انسان

مطلب دیگر در جریان وصیت لقمان که فرمود: ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾<sup>۲</sup> مستحضرید که والدین حقیقی انسان، وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیهما الصلاة و علیهما السلام) هستند یعنی نبوت و امامت والدین انسان اند که حضرت فرمود: «أنا و علیُّ ابوا هذه الامّة»<sup>۳</sup> روایاتی هم ملاحظه فرمودید در تفسیر شریف کنزالدقائق تطبیق کرده این ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ را بر وجود مبارک پیغمبر و حضرت امیر (علیهما السلام)<sup>۴</sup> این حق است برای اینکه والد حقیقی و مربی حقیقی و معلم حقیقی، این بزرگوارانند بر اینها کاملاً قابل تطبیق است.

۱. الفتوحات المکیّة (جلدی)، ج ۱، ص ۵۰۶؛ الفتوحات المکیّة (۱۴ جلدی)، ج ۷، ص ۳۶۷.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۴.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴. تفسیر کنزالدقائق، ج ۱۰، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

سختی دسترسی انسان در آزمون‌ها به صبر علت تعبیر به ﴿إِنَّ ذَلِكَ﴾

مطلب دیگر اینکه فرمود: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ﴾ این ﴿إِنَّ ذَلِكَ﴾ چه اشاره باشد به کلّ واحد از اینها، چه اشاره باشد به خصوص صبر، تعبیر به «هذا» نفرمود ﴿ذَلِكَ﴾ فرمود چون بعیدالمنال است صبر، فضیلتی نیست که در دسترس هر کس باشد می‌بینید با هر حادثه‌ای بسیاری از افراد از جا در می‌روند در حالی که اینها همه آزمون است حسابی هست، کتابی هست، چند روزی انسان در فراز است چند روزی در فرود است چند روزی احترام است چند روزی اهانت است همه اینها امتحان است با يك احترام انسان فخورانه و مختالانه زندگی کند با حادثه‌ای فوراً از جا در برود هیچ کدام درست نیست همه اینها امتحان است فرمود: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ﴾ نفرمود «انّ هذا» اگر می‌فرمود «انّ هذا» خواه به کلّ واحد برمی‌گشت درست بود خواه به اخیر برمی‌گشت درست بود اما غالباً این را به خصوص اخیر ارجاع دادند با اینکه خیلی نزدیک است نفرمود «اّنه» یا «انّ هذا» فرمود: ﴿إِنَّ ذَلِكَ﴾ چون صبر، بعیدالمنال است ﴿إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾.

انجام واجبات الهی از عزائم امور

﴿عَزِمِ الْأُمُورِ﴾ را قبلاً ملاحظه فرمودید یعنی «مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي يَجِبُ أَنْ يُعْزَمَ عَلَيْهَا» که انسان باید جداً تصمیم بگیرد یکی از مصادیق عزم‌الامور این است که شما ملاحظه می‌فرمایید می‌گویند شریعت عزائم می‌دارد و رُخْصی دارد «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ يَجِبُ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصَةٍ كَمَا يَجِبُ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَزَائِمِهِ»<sup>۱</sup> آن واجبات و کارهای حتمی را می‌گویند عزائم الهی آن مباحات را می‌گویند رُخْص الهی خدا دوست دارد که به مباحات او هم توجه بشود همان‌طور که دوست دارد به کارهای حتمی او توجه بشود این ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ ممکن است که به عزائم الهی برگردد یعنی از حکم‌هایی است که ذات اقدس الهی دستور قطعی داد.

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶.

## سرّ نامگذاری پنج پیغمبر به اولوالعزم در قرآن

مطلب بعدی آن است که همه انبیا دارای عزم‌اند اما این پنج بزرگوار سِمَت‌هایی دارند مبارزاتی دارند جهادی دارند و تحمل‌های سختی را باید داشته باشند از این پنج بزرگوار یعنی وجود مبارك نوح، وجود مبارك ابراهيم، وجود مبارك موسى و عيسى و وجود مبارك رسول خدا (عليهم الصلاة و عليهم السلام) تعبیر به اولوالعزم می‌شود با اینکه همه انبیا دارای عزیمت‌اند آیه پایانی سوره مبارکه «احقاف» این است ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾<sup>۱</sup> آنها صبر کردند اصولاً صبر ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است و اگر کسی بداند که هر حادثه‌ای که پیش می‌آید امتحان است فوراً صحنه را ترك نمی‌کند عصبانی نمی‌شود و از خود غفلت نمی‌کند و مانند آن، همه این شرایط واقعاً امتحان الهی است.

## عدالت شرط کمال در امر به معروف نه شرط تحقق آن

پرسش: از آیات الهی برمی‌آید که امر به معروف باید خودش عامل باشد يك آیه اینکه ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ آیه دیگر اینکه ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؟

پاسخ: البته، این درست است اما ملاحظه فرمودید در فقه، شرط امر به معروف و ناهی از منکر عادل بودن نیست آن شرط کمال است اگر گفتند «لا صلاة لجار المسجد إلا في مسجده»<sup>۳</sup> این با «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب»<sup>۴</sup> یا «لا صلاة إلا بطهور»<sup>۵</sup> فرق می‌کند آن شرط کمال است و این طهارت و فاتحة الكتاب شرط صحّت است اگر گفته شد که امر به معروف خودش باید عامل باشد ناهی از منکر خودش باشد منتهی باشد اینها شرط کمال است

۱. سوره احقاف، آیه ۳۵.

۲. سوره صف، آیه ۲.

۳. تهذیب الأحكام، ج ۱، ص ۹۲.

۴. الخلاف (شیخ طوسی)، ج ۱، ص ۳۲۷.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳.

وگرنه بر همه واجب است که جلوی فساد را بگیرند اگر فرمود ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ﴾ بعد فرمود: ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ یعنی بخواهید امر به معروف شما، نهی از منکر شما اثر بکند شما باید خودتان واجد باشید. يك حساب است که وظیفه بین ما و خدای ما چیست این همان آیه است که فرمود اگر کسی دیگران را امر بکند و خودش مؤثر نباشد این عاقل نیست ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup> يك انسان عاقل دیگری را از خوردن سم باز می‌دارد و خودش سم می‌خورد؟! این خب عاقل نیست این بین خود و خدای خود است يك مطلب این است که اگر دیگری گرفتار فساد است این شخص بر او واجب است که جلوی او را بگیرد یا نه، بله بر او واجب است غرض این است که در امر به معروف و نهی از منکر عدالت شرط نیست و آن روایات یا آیاتی که هست ناظر به شرط کمال است نه شرط صحت.

#### وجوب امر به معروف حتی در صورت فقدان عدالت

پرسش: امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه فرمود: «وَاللَّهِ... لَا أَنْهَأَكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا»<sup>۲</sup>

پاسخ: خودش درباره خودش درست فرمود، فرمود من هیچ‌گاه شما را نهی نمی‌کنم مگر اینکه پیشاپیش، خودم منتهی‌ام هیچ وقت شما را امر نمی‌کنم مگر اینکه پیشاپیش، خودم مؤثرم خب درست است نه تنها معصوم، عادل هم همین‌طور است عادل کسی است که وقتی دیگران را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند خودش هم عمل می‌کند اما این شرط کمال است این‌طور نیست که حالا اگر کسی خودش عادل نبود دیگری که دارد گناه می‌کند بر او امر به معروف و نهی از منکر واجب نباشد این‌طور نیست.

۱. سوره بقره، آیه ۴۴.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۵.

فرمود: ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾ کلمه تَصَعِير و تَصَعَّر و اینها در قرآن کریم يك جا استعمال شد و آن همین آیه است صورت برگرداندن، در راه رفتن گردن‌کشی کردن اینها مِنْهی است برای اینکه مختالانه و فخورانه در جامعه به سر بردن است. بعضی از مراحلش مکروه است یا خلافتش مستحب است و آن این است که خدای سبحان خود را به علیّ عظیم وصف کرد در قرآن دارد ﴿هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup> همین علیّ عظیم، متکلم قرآن کریم است وقتی قرآن، کلام خدایی است که خدا علیّ عظیم است این کتاب می‌شود ﴿وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾<sup>۲</sup> لذا یکی از اسمای حسنی قرآن همین عظمت است که فرمود: ﴿وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾.

#### تبیین تطابق اخلاق هر پیغمبر با کتاب آسمانی او

مطلب سوم آن است که هر پیامبری دین او، اخلاق او، سیره او، سُنّت او، سیره او مطابق کتابی است که از طرف خدای سبحان آورده و اگر درباره وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شده است که «کان خُلِقَ القرآن»<sup>۳</sup> این مختصّ به آن حضرت نیست موسای کلیم «کان خلقه التورات» عیسیای مسیح «کان خلقه الانجیل» وجود مبارك داود «کان خلقه الزبور» وجود مبارك ابراهیم «کان خلقه الصحف» هر پیامبری هر کتابی که آورده مطابق همان کتاب، عقیده دارد و اخلاق دارد و عمل دارد و امر به معروف و نهی از منکر. خود ذات اقدس الهی به انبیا مخصوصاً به وجود مبارك حضرت رسول اکرم دستور دادند که به اخلاق الهی متخلّق بشوید اخلاق الهی را کسی نمی‌فهمد چیست مگر آن‌که پیامبر باشد و اهل بیت به وسیله پیامبر اینها را می‌فهمند به مردم می‌گویند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره حجر، آیه ۸۷.

۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۶۳.

## الهی بودن اخلاق محاوره‌ای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در نگاه تمام چهره با مخاطب

درباره پیامبر وارد شده است که یکی از برجسته‌ترین اخلاق و روش او این بود که وقتی با مخاطبی حرف می‌زد با تمام چهره او را نگاه می‌کرد و حرف می‌زد این‌طور نبود که نیم‌رخ نگاه بکند يك گوشه چشمش جای دیگر باشد يك گوشه چشمش به مخاطب اینکه دارد مصاحبه می‌کند يك گوشه چشمش به مخاطب است يك گوشه چشمش به دوربین این متخلّق به اخلاق رسول نیست این دوربین را می‌خواهد عکس خودش را می‌خواهد نه ادب محاوره را، ادب مصاحبه را، اگر کسی دارد با آدم حرف می‌زند آدم با او حرف می‌زند دیگر نباید يك گوشه چشمش به او، يك گوشه چشمش به دوربین باشد، حضرت وقتی با کسی حرف می‌زد با تمام رخ او را نگاه می‌کرد خب این را پیامبر از کجا یاد گرفت این خُلق پیامبر است این را از ذات اقدس الهی یاد گرفت و آن این است که خدا وقتی می‌خواهد جواب کسی را بدهد نیم‌رخ حرف نمی‌زند چون اصلاً نیم‌رخ ندارد با تمام هویتش پاسخ افراد را می‌دهد اینکه فرمود: ﴿إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾<sup>۱</sup> نه یعنی يك گوشه حواسم جای دیگر است يك گوشه‌اش نزد شما، اگر در دعا‌های شب‌های جمعه گفتند ده بار این ذکر را بخوانید «یا دائم الفضل علی البریّة، یا باسط الیدین بالعطیّة»<sup>۲</sup> یعنی خدا اگر بخواند چیزی به کسی بدهد با دو دست بی‌دستی می‌دهد «کلّتا یدیه یمین»<sup>۳</sup> او که دست ندارد ولی محترمانه می‌دهد نه اینکه با يك گوشه انگشت یا با يك گوشه دست یا يك دستی به آدم بدهد اگر بخواند به آدم نگاه کند با تمام هویت نگاه می‌کند بخواند چیزی به آدم بدهد دو دستی می‌دهد یعنی با تمام کرامت عطا می‌کند منتها حالا گیرنده يك آینه ضعیفی است به اندازه خودش همان جمال الهی را زیارت می‌کند و به اندازه خودش از آن دو دست مبسوط عطا دریافت می‌کند مثل اینکه هزارها آینه در برابر آفتاب هست آفتاب که

۱. سورة بقره، آیه ۱۸۶.

۲. المصباح (کفعمی)، ص ۶۴۷.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

طلوع کرده این طور نیست که برای آینه زید يك مقدار خودش را نشان بدهد برای آینه عمرو قدری دیگر، آفتاب با تمام چهره بیرون می آید منتها این آینه ها این ظروف مختلف اند یکی كوچك است یکی بزرگ است یکی محدب است یکی مقعر است اینجاست که می گویند هر کس خدا را به اندازه خود می شناسد با علم شهودی با علم حضوری. غرض آن است که ذات اقدس الهی با تمام هویت جواب می دهد اگر چیزی را خواست عطا کند با دو دست بی دستی عطا می کند او «باسط الیدین بالعطیة» است وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین اخلاق را داشت وقتی با کسی سخن می گفت با تمام چهره او را نگاه می کرد با آن مخاطب بود این می شود اخلاق الهی، اینها در حقیقت اولوالعزم هستند ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ در سوره مبارکه «اسراء» هم قبلاً خواندیم که ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾<sup>۱</sup> که شرحش گذشت.

پرسش:....

پاسخ: اینجا هم حکم تکلیفی است منتها وقتی قرآن کریم از لقمان دارد نقل می کند بعد می فرماید ما به لقمان حکمت دادیم<sup>۲</sup> اینها را ذات اقدس الهی امضا کرده است.

بررسی نکته ای ادبی در رعایت نشدن ترتیب در ﴿كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ مَرَح آن فرح باطل است. دو نهی است به دو علت، یکی تصعیر چهره است یکی مَشی مرحانه و خوشحالی بی جا دو علت هم ذکر کرده است منتها این دو علت مطابق با دو معلول نیست یعنی لف و نشرش مرتب نیست ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾ این فخر فروشی است باید بفرماید «ان الله لا يحب كل فخور» ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ که آن خیلاء و با خیال زدگی راه رفتن آن مختال است که بعد بفرماید «ان الله لا يحب كل فخور مختال» لکن برای رعایت فواصل که با «راء» ختم می شوند نظیر ﴿لطيفُ

۱. سوره اسراء، آیه ۳۷.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۲.



خَبِيرٌ،<sup>۱</sup> عَزَمِ الْأُمُورِ، لَصَوْتُ الْحَمِيرِ و مانند اینها. ﴿فَخُورٍ﴾ را که مربوط به اوّلی است آخر ذکر کرد  
﴿مُخْتَالٍ﴾ را که مربوط به دومی است اول ذکر کرد.

### امر به زندگی با اعتدال و علت تشبیه غیر آن به صوت حمار

فرمود در مَشی زندگی‌ات در خطّ مشی‌ات در راه رفتنت معتدل باش و صدا را بلند نکن گاهی انسان در لَبِیک دستور دادند تلبیه را بلند کنید در مناجات‌هایی که برای بیدار کردن مردم بود سابقاً یا اذان گفتن گاهی می‌گویند برای قرائت قرآن صدایتان را بلند کنید اینها هر کدام دستورهای خاص است اما در شرایط عادی گفتند معتدل حرف بزنید داعی ندارید داد بکشید چرا ﴿أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ﴾ صوت حمیر است برای اینکه آن در نهی‌ش خیلی صدایش بلند است سخن از خوبی و بدی صدا نیست که بگوییم بلبل صدایش خوب است حمار صدایش بد است برای اینکه اسب هم شیهه می‌کشد اما این قدر فریاد نمی‌زند همه حیوانات بالأخره صدایی دارند صدای حمیر از همه بلندتر است.

### علت آنکر بودن صوت حمار و ثمره آن

این آنکر بودنش برای ارفع بودنش است نه برای اینکه صدا گوش‌نواز نیست گوش‌خراش است. پس آنکر بودنش برای این است که ارفع است اگر صدایی بخواید اعرف باشد باید اخفض باشد این همین است که فرمود: ﴿وَإِغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾ «أَغْضُضْ الْأَصْوَاتِ» می‌شود «أَعْرِفْ الْأَصْوَاتِ»، سخن از نغمه خوب و نغمه بد نیست تا بگوییم بلبل نغمه‌اش خوب است نهیق حمار، نغمه‌اش بد است سخن از بلندی و کوتاهی است سخن از افراط و تفریط است و حمیر هم به تعبیر جناب زمخشری در کشاف نه تنها صوتش مورد نفرت است نام بردنش هم روا

۱. سورة لقمان، آیه ۱۶.

نیست لذا به تعبیر زمخشری در کشاف می‌گفتند «الطویل الأذنین»<sup>۱</sup> اسم حمار را هم نمی‌بردند. اینها تعبیراتی بود مربوط به آن آیه.

ارتباط آیه ﴿الَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ﴾ با عناصر محوری سور مکی

اما اینکه فرمود: ﴿الَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ چون این سوره در مکه نازل شد عناصر محوری سور مکی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت است و اینها برهانی‌اند این برهان را اول ذکر می‌کند قبلاً هم مشابه این را ذکر فرمود یعنی آیه ده این بود که ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ﴾ اینها را ذکر فرمود.

مسخر انسان بودن همه موجودات عالم به امر خدا

الآن فرمود برای شما مسخر کرده است چیزی در عالم نیست که در دسترس شما نباشد شما هم می‌توانید از آسمان بهره بگیرید هم از زمین بهره بگیرید همه اینها را خدا مسخر کرده منتها یا بر اساس مبنای عادی یا غیر عادی، اگر مبنای عادی باشد بر اساس علم حسی و تجربی شما می‌توانید دسترسی پیدا کنید از زمین استفاده کنید از کواکب استفاده کنید و مانند آن یا به طور غیر عادی است که برای سلیمان (سلام الله علیه) مسخر کرده فرمود: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ﴾<sup>۲</sup> آنجا دیگر غیر عادی است نه محال عقلی است بر خلاف عادت است می‌شود معجزه هر جا او اراده می‌کرد این ریاح حرکت می‌کرد پس اگر تسخیر به طور عادی باشد می‌شود حسی و تجربی و علمی، اگر بر خلاف عادت باشد نه بر خلاف عقل می‌شود معجزه، همین تسخیر را برای وجود مبارك سلیمان (سلام الله علیه)

۱. الکشاف، ج ۳، ص ۴۹۸.

۲. سوره ص، آیه ۳۶.

به صورت امر ذکر کرد که اینها به امر او حرکت می‌کنند البته این هم تسخیر الهی است خدای سبحان آنها را مسخر کرده که به دستور سلیمان حرکت کنند یا مطابق نظام علمی است بالأخره راه دارد.

#### فراوانی نعمت‌های ظاهری و باطنی خدا بر انسان

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ نعمت‌های

فراوانی خدا به شما داد حالا اگر کسی نخواست یا مدیریت نداشت یا تنبلی کرد و از خودش اراده‌ای نشان نداد تا از نعم الهی استفاده کند این دیگر به سوء عمل خود او برمی‌گردد و گرنه همه نعمت‌ها را ذات اقدس الهی به انسان‌ها داد ﴿وَأَسْبَغَ﴾ یعنی شاداب کرد اینکه می‌گویند مستحب است وضو اسبغ باشد یعنی شاداب اینجا فراوانی نعمت را اشاره می‌کند نه اصل نعمت را، نه تنها رزق داد بلکه رزق فراوان داد نه تنها نعمت داد نعمت فراوان داد نعمت ظاهری داد چه در زمین چه در آسمان، نعمت باطنی داد وحی و نبوت و علم را به وسیله قرآن و اهل بیت برای شما آورد هم اینها نعمت‌های باطنی‌اند هم آنها نعمت‌های ظاهری‌اند به صورت وفور در اختیار شما قرار داد «أنعم» نیست اسبغ یعنی فراوانی و شادابی ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾.

#### تبیین لزوم تحقیقی بودن زندگی انسان حتی در تقلید

این برهان ولی برخی‌ها چه تابع چه متبوع اینها با تقلید سخن می‌گویند در سوره مبارکه «حج» مبسوطاً این دو بخش گذشت یعنی انسان اگر مقلد است باید در تقلید، محقق باشد اگر متبوع است باید در متبوع بودن محقق باشد سوره مبارکه «حج» که بحثش قبلاً گذشت آیه سه و همچنین آیه هشت و نه درباره این است که دین باید تحقیقی باشد بالأخره انسان اگر بخواهد به گمان و مظنه عمل کند این گمان و مظنه باید پشتوانه یقین داشته باشد اینکه گفته شد «إِنَّ ظَنِّيَّةَ الطَّرِيقِ لَا تَنَافِي قِطْعِيَةَ الْحَكْمِ»<sup>۱</sup> برای اینکه حجیت ظن به دلیل قطعی برمی‌گردد یعنی وقتی که ما

۱. اجود التقريرات (میرزای نائینی)، ج ۲، ص ۳۹۰.

به شریعت مکلفیم دسترسی به یقین نداریم یا باید - معاذ الله - رها کنیم یا باید به وهم و اینها عمل بکنیم اینها که باطل است پس اگر چیزی مورد مظنه ما شد البته ظن خاص نه ظن غیر معتبر، باید عمل کنیم. خب خبر واحد ظنی است خود خبر واحد بیش از مظنه افاده نمی کند اما پشتوانه یقین دارد بالأخره ما یقین داریم که شریعت هست تکلیف هست ما دسترسی به واقع نداریم باید به مظنه عمل کنیم، پس این مظنه پشتوانه یقین دارد ظنیت طریق منافی با قطعیت حکم نیست هر مظنه ای بالأخره باید پشتوانه یقین داشته باشد اگر پشتوانه یقین ندارد حجت نیست.

فرمود مردم دو قسم اند در سوره مبارکه «حج» آیه سه و آیه هشت و نه این است بالأخره مردم یا تابع اند یا متبوع، اگر تابع اند این تبعیتشان باید تحقیقی باشد آن مقداری که تبعیت او را تصحیح کند خدای سبحان به او معرفت داده است اگر در تقلید هم مقلد بود در پیروی هم مقلد بود در تابع بودن هم تابع بود این در قیامت مسئول است اما آن که متبوع است در متبوع بودن و مطاع بودن باید محقق باشد اگر عده ای دنبال او راه افتادند این از فرصت استفاده کرد خود را متبوع تلقی کرد این در قیامت مسئول است آیه سه سوره مبارکه «حج» این است که ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ و چون ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ است ﴿وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ مرید یعنی متمرّد، مرده جمع مارد است نه به معنی مرید، شیطان مرید است متمرّد است شیطان مارد است متمرّد است مرده جمع مارد است پس اگر کسی بخواهد تابع باشد باید محققانه تابع باشد تحقیق بکند که به دنبال چه کسی حرکت کند. آیه هشت و نه همان سوره مبارکه «حج» این است ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ \* ثانی عَطْفُهُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ این سر خم می کند همین طور دارد می رود حالا همین که چند نفر به دنبال او راه افتادند این خیال می کند که متبوع است و مطاع است و کار آنها حق است این سر خم بکند دقیق نیست مواظب نیست این می شود مُضِلّ دیگری چون متبوع است آنهایی که آیه سه سوره «حج» به آنها اشاره می کند ضالّ اند این گذشته از اینکه ضال است مُضِلّ هم است اینجا چون ﴿لِيُضِلَّ﴾ دارد معلوم می شود متبوع غیر لایق

است آنجا چون دارد ﴿يَتَّبِعُ﴾ معلوم می شود تابع غیر تحقیقی است در آیه محلّ بحث مثل سایر آیات فرمود شما اگر بخواهید دینی را بپذیرید حرفی را بپذیرید قبول و نکولتان باید بر اساس تحقیق باشد آیه بیست همین سوره مبارکه «لقمان» این است بعد از اینکه فرمود: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾.

### عقل و نقل دو راه تحقیقی شدن زندگی انسان

این اقسام سه گانه که به دو قسم منحل می شود انسان خودش یا باید از راه وحی حقایق را بفهمد، اگر وحی به او نرسید فرد عادی بود باید بفهمد خدا به پیامبرش چه وحی فرستاد این دو راه دارد مانعة الخلو است جمع را شاید یا از راه دلیل عقلی می فهمد که پیامبر چه آورده یا از راه دلیل نقلی می فهمد که پیامبر چه آورده عقل در مقابل نقل است نه در مقابل شرع؛ عقل در مقابل سمع است نه در مقابل وحی یا انسان باید بشنود یا باید بفهمد اگر به یکی از این راه ها یقین پیدا کرد یا مطمئن شد که ذات اقدس الهی به پیامبرش چه فرمود، آن گاه حجّت بر او تمام است عقل غیر از قیاس و خیال و گمان و وهم است عقل یعنی عقل، یعنی بر اساس برهان منطقی آن وقت انسان آن قواعد را بداند یقیناً اطمینان پیدا می کند به هر چیزی هم دل نمی سپارد و سرسپرده نمی شود. عقل اگر باشد مثل نقل يك حساب و کتابی دارد رجالی می خواهد درایه ای می خواهد اصولی می خواهد متن شناسی می خواهد تا انسان از دلیل نقلی اطمینان پیدا کند عقلی هم بشرح ايضاً يك قواعد منطقی می خواهد يك صورت منطقی می خواهد يك ماده منطقی می خواهد تا اطمینان پیدا کند اگر با دلیل عقلی یا دلیل نقلی فهمید که پیامبران چه چیزی آوردند حجّت بر او تمام است البته بعد از اجتهاد ممکن است گاهی خطا بکند آن وقت دیگر معذور است و اگر همین طور بدون تحقیق وارد بشود معذور نیست.

وجود شرك و معرفت‌شناسی فاقد تحقیق علت ذکر آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ...﴾

پس ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ این آیه را برای چه اینجا ذکر فرمود، برای اینکه در فضای حجاز يك عقیده باطلی بود و آن شرك، يك معرفت‌شناسی عاطلی بود و آن تقلید کور. بیان ذلك این است که اینها درباره اصنام و اوثان قائل بودند ارباب متفرقه‌اند<sup>۱</sup> اینها حقّ تقریب دارند حقّ شفاعت دارند ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾<sup>۲</sup> یا ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> این کارشان بود این معبودهای دروغین اینها. معرفت‌شناسی اینها یا تصدیق بود یا تکذیب بالأخره انسان یا چیزی را قبول دارد یا نکول یا آری یا نه، اینها در هر دو جهت تابع گذشته‌ها بودند به تقلید کور گرفتار بودند اینها اگر می‌خواستند چیزی را بپذیرند باور کنند می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾<sup>۴</sup>، ﴿مُقْتَدُونَ﴾<sup>۵</sup> و مانند آن، اگر می‌خواستند چیزی را رد کنند می‌گفتند گذشتگان ما که این را نداشتند. این می‌شود معیار تصدیق و تکذیب، معرفت‌شناسی اینها این‌طور بود.

### لزوم محققانه بودن تصدیق و تکذیب آراء در اسلام

دین آمده کلّ این بساط را عوض کرده فرمود اگر می‌خواهی قبول کنی باید جزم علمی داشته باشی، بخواهی نکول کنی باید جزم علمی داشته باشی خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی را این در همان جلد اول کافی این روایت نورانی را از وجود مبارك امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده که وجود مبارك حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّ عِبَادَهُ بِأَيَّتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ» فرمود بندگان مؤمن را از نظر معرفت‌شناسی خدای سبحان با دو آیه اختصاص داده

۱. سوره یوسف، آیه ۳۹.

۲. سوره زمر، آیه ۳.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

۴. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۵. سوره زخرف، آیه ۲۳.

خصیصه‌ای برایشان ذکر کرده اگر بخواهند رأی مثبت بدهند باید محققانه باشد بخوانند رأی منفی بدهند باید محققانه باشد اگر هم نمی‌دانند که خب ساکت‌اند.

### مسئول بودن انسان در قبال تصدیق و تکذیب بدون برهان

فرمود می‌خواهی تکذیب کنی محققانه باش برهان داشته باش می‌خواهی تصدیق کنی محققانه باش برهان داشته باش<sup>۶</sup> بدون برهان، تصدیق کردی مسئولی، بدون برهان تکذیب کردی مسئولی آن وقت این می‌شوی دین، فرهنگ دین یعنی فرهنگ علمی، انسان روی پایه علم ایستاده است وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خیلی کار کرده کل نظام جاهلی را عوض کرده هم زیر آن عقاید باطل آب بست هم معرفت‌شناسی اینها را اصلاح کرد.

### باطل و ظالمانه دانستن پذیرش غیر تحقیقی عقاید آباء در اسلام

فرمود هر وقت شما می‌خواهید قبول کنید می‌گویید چون پدران ما گفتند، هر وقت می‌خواهید نفی کنید می‌گویید پدران ما نگفتند آخر آنها مگر میزان الحقیقه هستند؟! اگر برای چیزی برهان داشتید بپذیرید، اگر برهان بر خلاف داشتید نپذیرید و اگر چیزی نداشتید هم که ساکت باشید. این دو آیه سوره مبارکه «حج» بر صیغه نفی بود انسان چه تابع چه متبوع باید محققانه باشد. در سوره مبارکه «اسراء» آیه ۳۶ فرمود: ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ در سوره مبارکه «یونس» آیه ۳۹ فرمود: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ این ظلمی است که خائمان برانداز است آخر شما چیزی که تحقیق نکردید می‌گویید چون پدران ما نگفتند ما نمی‌گوییم.

وجود مبارك پيغمبر (صلی الله عليه و آله و سلم) خیلی کار کرد انحا و اقسام معرفت‌شناسی محققانه را آورده از حسّی تجربی تا آن شهودی‌اش را آورده حسّی تجربی‌اش را فرمود: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ﴾<sup>۷</sup> یعنی از راه حس و تجربه انسان می‌تواند چیزهایی را بفهمد این تعلیم معرفت‌شناسی حسّی و تجربی است برای انسان‌های آغازین این راه را باز کرده تا ﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾<sup>۸</sup> که راه شهود است اینجا هم فرمود اگر شما بخواهید به مقصد برسید این پذیرش و نفی شما این تصدیق و تکذب شما باید حساب‌شده باشد پدران ما گفتند، پدران ما نگفتند این معیار نیست ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴾<sup>۹</sup> این وهم است که پدران شما و خود شما را به عذاب افروخته دعوت می‌کند در آیاتی دارد ﴿أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا﴾<sup>۱۰</sup> خب چرا به دنبال نیاکانتان می‌روید.

پرسش:.... پاسخ: خب آن هم اگر کسی سقیفه را بر غدیر ترجیح بدهد همین خطراتی است که شما الان یا در القاعده می‌بینید یا در طالبان می‌بینید این همان است.

پرسش:.... پاسخ: سنّت پيغمبر اصل است مثل قرآن کریم است این را عقل تشخیص می‌دهد عقل می‌گوید که من خیلی از چیزها را نمی‌فهمم باید مطابق با شریعت باشد اما اگر روایتی مخالف با خود عقل بود در کتاب‌های اصول ملاحظه فرمودید با تخصیص لُبّی یا تقیید لُبّی این می‌شود مخصّص لُبّی یا مقیّد لُبّی؛ عقل، مخصّص عموم یا مقیّد اطلاق آن دلیل خواهد بود.

۷. سوره مائده، آیه ۳۱.

۸. سوره تکوین، آیات ۵ و ۶.

۹. سوره بقره، آیه ۱۷۰.



پرسش: این نظام محکم اعتقادی که پیغمبر درست کرد چرا دوام پیدا نکرد؟

پاسخ: بالأخره از خود ماها باید پرسیم به سوء اختیار ما بود تمام آنچه الآن در جوامع علمی مانده است به برکت همین کار است کم نبود منتها حالا متأسفانه از غرب و شرق به این سرزمین‌ها حمله کردند آن وقتی که از شرق آمدند این مغول‌ها چقدر کتاب‌ها را سوزاندند چقدر علما را از بین بردند و چقدر حوزه‌ها را تخریب کردند آنها که از آن طرف غرب حمله کردند بعضی‌ها نقل کردند آن قدر کتاب‌های اسلامی را ریختند در دجله که تا مدتی می‌گفتند رنگ این آب، رنگ مرگ بود کم ما خسارت ندیدیم الآن ما شب و روز شاکر نظام اسلامی باشیم که اولین ثواب را امام راحل و شهدا می‌برند بعد دیگران، کم است اینها این خون این قیام این نظام حفظ کرده و گرنه مگر این حرف‌ها، حرف‌هایی بود که بشود عرضه کرد الآن شما اگر يك مطلب علمی داشته باشید امروز اگر اینجا بگویند فردا در غرب هست یا در شرق هست این سابقاً در تعزیه‌ها می‌گفتند که وقتی شهدای کربلا (سلام الله علیهم) در قتلگاه بودند این کبوترها می‌آمدند این بال و پرشان را خونین می‌کردند به اطراف عالم پخش می‌کردند و هر قطره‌ای که در گوشه‌ای از زمین می‌افتاد آنجا مسجد می‌ساختند این را در تعزیه‌ها می‌خواندند این يك تمثيل است و گرنه کبوتری نبود پر و بالش را آغشته به خون بکند یعنی هر جا سخن از حق است محصول کربلاست نه اینکه واقعاً کبوترهایی آمدند بال‌هایشان را خونی کردند این خون‌ها جایی افتاده شده مسجد، الآن هم همین‌طور است هر جا شما سخن از حق ببینید این بیداری خاورمیانه را شما بررسی کنید اگر این بیگانه بگذارند محصول همان خون‌های پاک شهدا و اعلامیه‌های امام و مراجع است خب آن روز این حرف‌ها نبود خب کم نیست که بگویند رنگ دجله مدتی رنگ مرگ بود سالیان متمادی این علما حشرشان با اولیا کتاب نوشتند آن وقت که چاپ نبود.

این است که اگر کسی بخواهد قدر این نظام را، قدر شهدا را، علما را، مراجع را، مخصوصاً امام را بداند باید روی این علوم کار کند هم خودش عمل بکند جهان تشنه همین معارف است از بس آلودگی دیدند دیگر خسته شدند بارها به عرضتان رسید این اروپا که الآن دم از دموکراسی می‌زند برای اینکه از بس کشت خسته شد فاصله‌ای بین جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم نبود حالا ما جرأت نمی‌کنیم بگوییم صد میلیون، برخی‌ها صد میلیون نقل کردند ده‌ها میلیون را در يك مدت کوتاهی اینها کشتند اینکه می‌بینید الآن سازمان ملل دارند جوامع بین‌المللی دارند سخن از دموکراسی می‌زنند سخن از صلح می‌زنند برای اینکه از بس آدم کشتند خسته شدند الآن دست همه اینها روی ماشه برب اتم است اگر - خدای ناکرده - جنگ جهانی سوم و چهارم شروع بشود ده‌ها میلیون می‌شود صدها میلیون تنها چیزی که اینها را نجات می‌دهد قرآن و عترت است که شما انسان هستید انسان فرشته‌منش زندگی می‌کند تا آنجا که ممکن بود اینها صرف‌نظر می‌کردند عفو می‌کردند تخفیف می‌دادند با آرامش زندگی می‌کردند نه اینکه آدم از کشتن خسته بشود بعد دم از دموکراسی بزند آن‌که از بس کشت و کشت حالا خسته شد دم از دموکراسی می‌زند دیگر ارزشی ندارد به هر تقدیر فرمود این معرفت‌شناسی را شما باید حساب بکنید همین که می‌گوییم این حق است می‌گویید پدران ما نگفتند همین که می‌گوییم این باطل است می‌گویید پدران ما گفتند آخر معیار حق و باطل، گفت و نگفت پدرانتان نیست ﴿أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمين»